

الگوی علم‌شناسی اصولیان

احد فرامرز قراملکی^۱

علی مظهر قراملکی^۲

چکیده

اصولیان و فقها در نشان دادن اینکه دو علم اصول و فقه دانشهای مستقل و دارای هویت معرفتی معینی هستند، باید آنها را با الگوی خاصی از علم‌شناسی انطباق دهند. مهمترین مسأله در علم‌شناسی، ملاک وحدت بخش و تمایز دهنده مسائل علم است. تنها الگوی علم‌شناسی فقها و اصولیان، علم‌شناسی منطقی موضوع محور ارسطوئیان است. این نشان دادن موضوع علم اصول و بیان اینکه مسائل اصول، عرضی ذاتی آن موضوع است، نزاعهای فراوان و مباحث چالش برانگیزی را به میان می‌آورد. موضع اصولیان در قریب به ده قرن، نشان دادن انطباق پذیری اصول با الگوی علم‌شناسی ارسطوئیان و رفع تکلف آمیز معضلات ناشی از آن بود. خراسانی الگوی ارسطویی علم‌شناسی را مورد نقد قرار داد و به جای آن الگوی علم‌شناسی غایت محور را به میان آورد. کسانی چون خوبی و طباطبایی با نظریه تفصیلی، علوم حقیقی را از علوم اعتباری متمایز می‌کنند و تنها در علوم حقیقی به علم‌شناسی ارسطویی پای بند می‌شوند و در علوم اعتباری مبنای خراسانی را می‌پذیرند. امام خمینی رشد تاریخی علوم را مهمترین دلیل بر عدم انطباق همه علوم - اعم از حقیقی و اعتباری - بر الگوی ارسطویی می‌داند. این بصیرت تاریخی، الگوی جدید علم‌شناسی را به میان می‌آورد.

۱. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تهران

۲. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران

کلید واژه‌ها علم شناسی ارسطویی، خراسانی، امام خمینی، اصول، موضوع علم، عرضی ذاتی.

طرح مسأله

یک. منون^۱، به گزارش افلاطون^۲ (۱/۳۸۷) می‌گوید: درباره امری که اصلاً نمی‌دانی چیست، چگونه می‌خواهی به تحقیق پردازی و بدانی که چیست؟ این سخن به صورت قاعده‌ای معرفت‌شناختی نزد دانشمندان مسلمان تقریر یافته است. گاهی از آن به «طلب مجهول مطلق محال است»، تعبیر می‌شود و گاهی گفته می‌شود: توجه الطلب نحو مالا یخطر بالبال بوجه محال (ابراهیمی دینانی، ۱/۱۴۰-۱۴۸). توجه به تعبیر «چگونه» در بیان منون گویای معضله‌ای روش‌شناختی در طلب مجهول مطلق است؛ به همین دلیل اصل روش‌شناختی مهمی صورتبندی می‌گردد: تصور فرد از آنچه در طلب آنست، در برگرفتن ابزارها و روشهای وصول به مطلوب، نقش راهبردی^۳ دارد (فرامرزی قراملکی، ۱۳۸۳، ۱۱-۱۵).

پیشینیان، با توجه به اصل یاد شده، در آغاز هر علمی در سطوح مختلف آموزشی و پژوهشی، ابتدا به تامل در چستی، موضوع و سایر اضلاع معرفتی آن علم می‌پرداختند. این تأملات که رؤوس ثمانیه خوانده می‌شود با دو عنصر در تعامل بوده است: از طرفی به ظاهر مسبوق و مصبوغ به تصور آنان از هویت علم و موضوع آن به طور کلی است و از طرف دیگر به مسائل علم مورد بحث در مقام تحقق معطوف است. به همین دلیل، چنین تأملاتی می‌تواند دو عنصر یاد شده را به چالش فراخواند. براساس توضیحی که خواهد آمد عنصر نخست امری پیشینی و عنصر دوم امر پسینی است. این چالش مسأله عمده تحقیق حاضر است.

دو. دانشمندان مسلمان وارث علم‌شناسی ارسطویی بودند. این علم‌شناسی نوعی

1. Menon

2. Platon

3. strategicalrole

منطق علم است و در میان مباحث علم منطق به میان می‌آید. علم‌شناسی منطقی، ضابطه‌ای^۱ (و نه توصیفی^۲) پیشینی ناظر به مقام تعریف علوم (و نه پسینی ناظر به مقام تحقق)، ناظر به علوم به طور کلی (و نه معطوف به علم خاص) و موضوع محور است. کار عالم بر مبنای ارسطوئیان، بیان مقتضیات طبایع اشیاء است. مقولات اموریند (موضوع) که عرض ذاتی آنها (محمول) در علوم مورد بحث و اثبات برهانی قرار می‌گیرد و این الگو به اندازه‌ای مهم است که در خصوص فلسفه اولی که موضوعش وجود است، تعبیر «طبیعت وجود» را همانند مقولات به میان می‌آورند، در حالی که وجود خارج از مقوله است. آنان علم را مجموعه‌ای از قضایای گرد آمده پیرامون موضوع خاصی می‌دانند که از عوارض ذاتی آن سخن می‌گوید. «تئوری سازی یا توجه به تاریخ علم یا کنکاش در روش‌شناسی، عناصری مهجور و مغفول در علم و علم‌شناسی ارسطویی بودند» (برت^۳، مقدمه مترجم، بیست و دو).

آیا الگوی ارسطویی علم‌شناسی بر علوم مختلف که در فرهنگ اسلامی تولد و توسعه یافته‌اند، صدق می‌کند؟ این مسأله از این حیث اهمیت دارد که انطباق ناپذیری برخی از علوم بر الگوی ارسطویی می‌تواند بستری برای تولید الگوی نوین در علم‌شناسی گردد. مطالعه مورد پژوهانه، به عنوان مثال، تأمل در علم اصول می‌تواند به این مسأله پاسخ دهد.

سه دانشمندان مسلمان، به تدریج سه روی آورد دیگر را نیز در علم‌شناسی تأسیس کردند و یا توسعه دادند. علم‌شناسی تطبیقی که در آن به طبقه‌بندی و بیان اقسام علم، مقایسه آنها و ترسیم ارتباطشان پرداخته می‌شود، علم‌شناسی تاریخی که به بحث از تاریخ علوم و تطور مسائل آنها می‌پردازد و علم‌شناسی مورد پژوهانه ناظر به علم خاص که با عنوان رُوس ثمانیه در آغاز هر علمی طرح می‌گردد (مفتونی، ۳۹-۵۹).

علم‌شناسی مورد پژوهانه، توصیفی و ناظر به مقام تحقق تاریخی علم خاص است،

از این رو می‌تواند با علم‌شناسی منطقی تعارض یابد. به عنوان مثال، بر مبنای علم‌شناسی منطقی هر علمی لزوماً دارای موضوع است که نقش وحدت بخش به مسائل و تمایز دهنده علوم را داراست. موضوع علم امری است که مسائل علم عرضی ذاتی آنست. قواعد علم شناختی منطقی، مانند قاعده «موضوع کل علم مایبخت فیه عن عوارضه الذاتیه» توصیفی نیستند، بلکه به نحو پیشینی، ناظر به مقام تعریف علوم، ضابطه‌ای و مقتبس از برهان است (طباطبایی، حاشیه‌الکفایه، ۵-۸). به همین دلیل می‌تواند نسبت به علم‌شناسی توصیفی و ناظر به مقام تحقق علوم حساسیت داشته باشد و به وسیله آنها تأیید یا ابطال گردد.

یکی از مهمترین نمونه‌های علم‌شناسی موردپژوهانه، تأملات علم‌شناختی اصولیان در آغاز علم اصول است. آیا علم اصول با الگوی علم‌شناختی ارسطویی انطباق دارد؟ اگر نه، آیا اصولیان خود به الگوی علم‌شناختی خاصی دست یافته‌اند؟ آیا چالش بسط تاریخی علم اصول با قواعد پیشینی در علم‌شناسی منطقی به تحول و انقلاب در الگوی علم‌شناسی انجامیده است؟

چهار. روش تحقیق حاضر در پاسخ به سؤالهای یاد شده، مطالعه تاریخی آرای اصولیان در بیان نسبت مسائل دانش اصول، با عطف توجه به توسعه تاریخی آن، با قاعده «موضوع کل علم...» در علم‌شناسی ارسطویی است. مفهوم سازی^۱ اصولیان از چیستی دانش اصول و موضع آنها در یافتن ستون خیمه علم اصول رهیافت روشنگری در تحلیل مساله یاد شده است. به همین دلیل، تأمل در تعریف آنان از علم اصول پرتوی در تحلیل علم‌شناسی نزد آنان است.

دامنه تحقیق، اصولیان شیعه است. اگرچه بنا به ضرورت از آراء اصولیان اهل سنت نیز بهره خواهیم جست.

۱) فرضیه تحقیق

۱-۱) پاسخ اولیه تحقیق حاضر به مسأله علم‌شناسی اصولیان، اینست که دانشمندان اصول، ابتدا سعی کرده‌اند تا در چارچوب الگوی علم‌شناختی ارسطوئیان، موضوع یا موضوعهایی را به میان آورند و نشان دهند که مسائل علم اصول نیز مانند سایر علوم اعراض ذاتی موضوع یا موضوعهای معین شده‌اند.

۲-۱) اصولیان به تدریج به جامع بودن این الگو توجه کردند و نیز بر این امر وقوف یافتند که بسیاری از مسائل را نمی‌توان براساس این الگو، عرضی ذاتی موضوع علم اصول دانست. آنان، ابتدا با ارائه مفهوم سازه‌های نوین از عرضی ذاتی و یا تحلیل مسائل مورد نزاع، سعی کردند به نحوی به الگوی علم‌شناسی ارسطویی وفادار باشند.

۳-۱) آخوند خراسانی در سدهٔ اخیر، الگوی علم‌شناسی موضوع محور ارسطوئیان را نقد و خود الگوی نوینی را در علم‌شناسی به میان آورد. این علم‌شناسی غایت محور است. اگرچه پس از وی اصولیان دیدگاه‌های متعددی را اخذ کرده‌اند اما تأملات آخوند خراسانی تأثیر ژرفی را در پژوهشهای اصولی متأخر گذاشت.

۲) الگوی علم‌شناسی ارسطویی و چالش دانشمندان مسلمان با آن

علم‌شناسی ارسطویی، منطق علوم به نحو کلی و غیر ناظر به علم خاص است. در این الگو، هر علمی باید تابع ضوابط معینی باشد که به صورت قواعد تعریف می‌گردند، مانند قاعدهٔ تقوّم علم به سه جزء موضوع، مسائل و مبادی. قاعدهٔ مبادی علم به منزله مسائل در همان علم تعریف و اثبات نمی‌شود، قاعدهٔ موضوع کل علم ما یبحث فیه عن عوارضه الذاتیه و... این علم‌شناسی اساساً از آن ارسطو است. منطق دانان متقدم آن را غالباً در کتاب البرهان می‌آورند و منطق دانان متأخر آن را به صورت ضمیمهٔ منطق و با عنوان الخاتمة فی اجزاء العلوم طرح می‌کنند.

علم‌شناسی منطقی، شناخت علوم به نحو پیشینی است یعنی به مقام تعریف علم متعلق است و نه مقام تحقق تاریخی آن، زیرا در علم‌شناسی منطقی توصیف نمی‌شود که

شیوه کار عالمان چگونه است، بلکه بیان می‌گردد که شیوه آنان چگونه باید باشد. علم‌شناسی منطقی صرفاً از این حیث ارسطویی نیست که ما آن را از ارسطو وامداریم، بلکه از آن حیث چنین نامیده می‌شود که بر بنیان هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی ارسطویی استوار است و کلی طبیعی و طبع‌گرایی ارسطویی اساس تحلیل خویشاوندی مسائل و ارتباط محمول مسائل با موضوع آنها واقع شده است.

مهمترین قاعده در الگوی ارسطویی علم‌شناسی، استوار بودن خیمه علم بر ستون موضوع است و موضوع همانست که مسائل بیانگر عوارض ذاتی آنند. تصور اولیه از عرض ذاتی، تعریف سنتی «ما یوخذ الموضوع فی حدّه» است. پایبندی به نسبت عرضی ذاتی با همین تعریف در مسائل بسیاری از علوم مشکل‌آفرین است. تقریباً غالب دانشمندان در رؤوس ثمانیه خود و حتی فیلسوفان در انطباق مسائلشان بر این قاعده با مشکل مواجه بودند و این نخستین چالش با الگوی علم‌شناسی منطقی است (نک: فرامرز قراملکی، ۱۳۷۲، ۱۲۳-۱۵۸).

منطق دانان برای رفع اشکال یاد شده به مفهوم سازی وسیعتری از عرض ذاتی^۱ دست زده‌اند، به نظر آنان ذاتی در علوم (و علم‌شناسی) محمولی است که یا موضوع در حد آن آید یا جنس موضوع یا معروض موضوع یا معروض جنس موضوع در حد آن اخذ گردد (خواجه نصیر طوسی، تجرید المنطق، ۲۰۹). چنین وسعتی از مفهوم عرض

۱. اصطلاح رایج نزد دانشمندان عرض ذاتی است اما تعبیر دقیقتر عرضی ذاتی در برابر عرضی غریب است. عرض در برابر جوهر به کار می‌رود که مفهوم نفسی و نه نسبی است اما عرضی در برابر مقوم به کار می‌رود و همانند ذاتی (مقوم) مفهوم نسبی است. واژه ذاتی در اینجا مصطلح باب برهان است و به معنای مقوم به کار نمی‌رود و لذا با عرضی بودن قابل جمع است. در بحث از مسایل علم (به معنای برهانی) محمول نسبت به موضوع نه مقوم است، زیرا المقوم لا یطلب؛ و نه عرضی غریب است زیرا عرضی غریب برهان‌پذیر نیست. بنابراین، مراد از عرضی ذاتی محمولی است که مقوم نیست و در عین حال، غریب هم نیست. توهم اینکه ذاتی در این تعبیر به معنای مقوم است، سبب شده است تا عرضی ذاتی در تعبیر دانشمندان به عرض ذاتی تبدیل گردد.

ذاتی به تداخل مسائل و عدم تمایز علوم منجر می‌شود. آنان با توجه به این لازمهٔ ناروا، سخن خود را مقید کرده‌اند که «به شرط آنکه بحث‌کننده از این محمولها علم واحد باشد» (همانجا). این قید خاصیت تمایزگری الگوی علم‌شناسی ارسطویی را کاملاً از بین می‌برد، زیرا در این مقام به دور می‌انجامد. از طرفی ملاک جمع شدن مسایل در علم واحد، عرضی ذاتی بودن مسایل نسبت به موضوع انگاشته می‌شود و از طرف دیگر، در ملاک عرضی ذاتی بودن، اندراج در علم واحد اخذ می‌گردد.

تدبیری که ابن سینا در رفع این مشکل اخذ کرده است، ارائهٔ تعریف کاملاً نوین (و نه توسعه دادن تعریف رایج) است: «محمولی که از جوهر و ماهیت موضوع به آن ملحق گردد» (الاشارات، ۱۲). فخر رازی این تعریف را به دلیل نوآوری ستوده است (رازی، الانارات، ۶)، اما خواجه نصیر طوسی آن را در حد بیان جدید از تعریف نخست لحاظ می‌کند (شرح اشارات، ۱/۶۲-۶۴). به هر روی مفهوم سازی نوین ابن سینا در واقع از حیث حل مشکل یاد شده مورد توجه بسیاری از دانشمندان قرار نگرفت، جز اینکه برخی از اصولیان متأخر به آن تمسک کرده‌اند. تعریف بوعلی، فراگیرتر است زیرا عرضی ذاتی یکی از مصادیق لحوق من جوهر الموضوع است

دومین چالش را با الگوی علم‌شناسی ارسطویی صاحبان علوم و صناعات دیگر غیر از فلسفه و منطق طرح کرده‌اند. متکلمان، فقها، اصولیان و نحویان در انطباق علم خود با این الگو با معضلات گوناگونی روبرو شدند. عمده‌ترین معضل، به دست آوردن موضوع یا موضوعهای معینی است که بتوان عرض ذاتی بودن مسائل علم را با آن موضوع یا موضوعها نشان داد. راه‌حلهای مختلف در تاریخ اصول برای رفع این معضل به میان آمده است. پیش از گزارش و تحلیل این راه‌حلهای، با توجه به ارتباط معرفتی بین تصور اصولیان از دانش اصول و انطباق آن با علم‌شناسی ارسطویی، ضروری است به اجمال تعریف اصولیان از علم اصول گزارش و تحلیل گردد.

۳) چیستی علم اصول

تصور اصولیان از چیستی دانش اصول با عناصر معرفتی مختلفی در ارتباط است و مهمترین عنصر در این میان الگوی علم‌شناسی نزد آنان است. بنابراین تحول نگرش اصولیان نسبت به الگوی علم‌شناسی می‌تواند، تصور آنان از علم اصول را تأثیر بخشد. به همین دلیل نگاه اجمالی و گزارش تاریخی چیستی علم اصول به عنوان مقدمه ضروری و نه مسأله تحقیق است. دامنه گزارش همان دامنه مسأله تحقیق یعنی اصولیان شیعه است.

۳-۱) اگر چه چیستی دانش اصول و حدود و ثغور آن به منزله مسأله مدون، از تأملات مؤلفان سده ۵ق است، این تأملات به تدریج و در زمانی بسیار طولانی به تأمل در هویت علم به طور کلی و دست‌یابی به الگوی نوین علم‌شناسی انجامید. استعمال تعبیر «اصول فقه» را در نیمه دوم قرن ۲ق نزد کسانی چون ابویوسف (د ۱۸۲) و محمد بن حسن شیبانی (د ۱۸۹) می‌توان رؤیت کرد^۱ (نک: ابن ندیم، ۲۵۸؛ خطیب، ۲۴۵-۲۴۶؛ مکی، ۲/۲۴۵). این تعبیر از تصور خاصی حکایت می‌کند که آن را می‌توان نخستین تلقی از چیستی علم اصول خواند.

ترکیب اضافی «اصول فقه» با توجه به معنای واژه اصول، بر معنای «آنچه فقه بر آن مبتنی است»، دلالت می‌کند. بنابراین، اصول فقه به معنای مبانی فقه است. مبانی علم فقه مفهومی بسیار اعم است و می‌تواند شامل مبانی کلامی، متافیزیکی، زیان‌شناختی، روش‌شناختی، منطقی و... باشد. به همین دلیل، این تلقی از علم اصول مورد نقد مؤلفان سده‌های ۵ق مانند سید مرتضی (۳۵۵-۴۳۶ق) و شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ق) قرار گرفت (الذریعه، ۳/۱؛ العده، ۱/۷) و مفهوم سازبهای نوینی به میان آمد.

۱. مشهور آنست که شافعی نخستین کسی است که در اصول فقه سخن گفته است، اما از آنجا که ابویوسف ۲۲ سال و شیبانی ۱۵ سال پیش از وفات شافعی درگذشته‌اند، انتساب نخستین مؤلف علم اصول به شافعی محل تردید است (شهابی، ۱۳۳۵، ص که).

تحول مفهوم سازهیهای مختلف از علم اصول، تابع عوامل مختلفی از جمله گسترش دامنه آنست (پاکتچی، ۲۸۹)، اما مهمترین عنصر، توسعه علوم مختلف است. به تدریج معلوم می‌گردد که مفهوم آنچه فقه بر آن مبتنی است، دامنه بسیار زیادی یافته و شامل مسائلی گردیده که در علوم مستقل دیگر مانند کلام مورد بحث قرار می‌گیرد (مبانی کلامی فقه). از طرفی تعریف علم اصول به «ما یبتنی علیه الفقه» شامل هرگونه مبانی علم فقه می‌گردد و از طرف دیگر، متقدمان به همین سبب، بسیاری از مبانی کلامی و حتی فلسفی را نیز در آنچه علم اصول فقه می‌خواندند، می‌آوردند. اصولیان سده ۵ق موارد فراوانی از این گونه مسائل را به عنوان نقدی بر تعریف اصول نزد پیشینیان ذکر می‌کردند: «عده‌ای را دیده‌ام که در اصول فقه کتاب مستقل نوشته اند و در بسیاری از معانی، اوضاع و مبانی به طریق صواب رفته‌اند اما در مواردی از مسائلی بحث می‌کنند، مانند تعریف علم و ظن، کیفیت حصول علم، تمایز و جوب مسبب از ناحیه سبب و حصول شی به هنگام وجود امر دیگر بنا به عادت... و دیگر مسائل که صرف علم کلام به آن می‌پردازد» (سید مرتضی، الذریعه، ۲/۱).

۲-۳) بنابراین، باید در مفهوم «آنچه فقه بر آن مبتنی است» تجدید نظر کرد. تمایز ادله از مبانی یکی از راههای تجدید نظر است. بر این اساس، تعریف نوین از علم اصول، آن را سخن درباره چگونگی دلالت ادله بر احکام فی الجمله و نه به تفصیل می‌داند (سید مرتضی، الذریعه، ۷/۱، الحدود، ۲۶۲؛ نک: غزالی، ۵/۱). به تعبیر شیخ طوسی در علم اصول از ادله فقه به نحو اجمالی و فی الجمله (و نه تفصیلی) بحث می‌شود (العده، ۱/۷). ادله فقه مفهوم نسبتاً مبهمی دارد آیا مراد از آن منطق فقه است، آن گونه که برخی از معاصران گفته‌اند (صدر، ۱۹) یا مراد از آن روش‌شناسی فقه است یا مفهوم دیگری در میان است؟

۳-۳) اصولیان سده ۷ق بر طرق یا کیفیت استدلال تأکید می‌کنند (محقق حلی، ۶۰۲-۶۷۲). وی اصول را علم به طرق فقه علی الاجمال می‌داند (ص، ۴۷) و حسن بن

زین الدین، صاحب معالم (۹۵۵-۱۰۱۱) آن را متضمن بیان کیفیت استدلال در فقه می‌داند (ص ۲۴). گاهی قیودی نیز بر آن افزوده‌اند: علم به همه طرق فقه به نحو اجمالی و به احوال آنها و کیفیت استدلال به آنها و حال مفتی و مستفتی (تونی، ۹؛ میرزای رشتی، ۳۲).

۴-۳) متأخران نه شناخت ادله بلکه شناخت قواعد فراهم شده برای استنباط احکام شرعی را در تعریف علم اصول اخذ می‌کنند (قمی، ۵)؛ طباطبایی از معاصران، این تعریف را بهترین تعریف اصول فقه می‌داند (حاشیه الکفایه، ۱۳). از سده ۱۰ ق به بعد نزاع بر سر موضوع علم اصول و انطباق الگوی علم‌شناسی ارسطویی بر مسائل اصول اوج می‌گیرد و به همین دلیل نقد تعریفهای علم اصول و ارائه تعریف نوین نیز شتاب می‌یابد.

۵-۳) خراسانی، تعریف اصول به «صناعتی که بدان قواعدی شناخته می‌شود که می‌توانند در طریق استنباط احکام قرار گیرد یا در مقام عمل محل رجوع باشند» را شایسته‌تر می‌انگارد (ص ۹). عده‌ای وجوه متعددی را در تمایز تعریف خراسانی با تعریف مشهور متأخران بیان کرده‌اند (حکیم، ۱۵-۱۷).

۶-۳) نائینی نیز با اشاره به اینکه تعریف اصول به قواعد فراهم آمده برای استنباط را خالی از مناقشه نمی‌داند و هدف اصول را نیز توانایی استنباط احکام شرعی از مدارک آنها می‌داند، مفهوم سازی نوینی را ارائه می‌کند: اصول علم به کبریاتی است که اگر صغریاتش بدان ضمیمه گردد، از آنها حکم فرعی کلی استنباط می‌گردد (۱/۱۸-۲۰). قریب به این مضمون است تعریف اصول به قواعد ابزاری که می‌تواند کبرای استنتاج احکام کلی الهی و یا وظیفه عملی قرار گیرد (امام خمینی، ۵۱). از تقریرات و دروس بروجردی نیز می‌توان چنین استنباط کرد که اصول را علم تشخیص مصادیق حجت و تعینات آن می‌داند (متظری، ۱۸).

۴) معضلات ناشی از انطباق علم اصول بر علم‌شناسی ارسطویی

بر مبنای الگوی علم‌شناسی ارسطویی، علم اصول باید موضوعی داشته باشد و مسائلی که عرض ذاتی موضوع است. در این مقام سه سؤال عمده پیش روی اصولیان قرار دارد: موضوع علم اصول کدام است؟ مسائل آن چگونه عرض ذاتی موضوع است؟ آیا این موضوع در وحدت بخشی به مسائل علم اصول و تمایز آنها از مسائل سایر علوم کارآیی دارد؟ اصولیان متقدم براساس باور به انطباق‌پذیری علم اصول بر علم‌شناسی ارسطویی به هر سه مسأله پاسخ مثبت می‌دادند، اما به تدریج پاسخها مورد نقد فراوان قرار گرفت. ۴-۱) اولین معضل یافتن موضوع واحد بود. معضلی که در علم کلام نیز مطرح است. منطقی دانان متأخر این معضل را حل کرده‌اند: «هر علمی موضوعی دارد و گاهی امور کثیر که تناسبی با همدیگر دارند، می‌توانند موضوع علم قرار گیرند، مانند علم کلام (طوسی، تجرید المنطق، ۲۱۲). اصولیان نیز مانند متکلمان برای دانش خود موضوعات مختلف یافتند و به این ترتیب پاسخ اول به دست آمد: ادله چهارگانه، یعنی کتاب، سنت، عقل و اجماع. اما این پاسخ سرآغاز چالشها و مناقشه‌های فراوانی شد.

نخست، چگونه می‌توان معطوف به ادله چهارگانه تعریف موضوعی از علم اصول ارایه شد. تأمل در تعریفهایی که از علم اصول گزارش شد، صعوبت پاسخ به این مسأله را نشان می‌دهد به گونه‌ای که معاصران اساساً از ارایه چنین تعریفی اعراض کرده‌اند.

دوم، وجه مناسبت این چهار امر در چیست؟ وجه مناسبت یا امری ذاتی است یا امری عرضی. در راستای غایتی واحد بودن از مصادیق مناسبت در امر عرضی است (حلی، الجوهر النضید، ۲۱۳). هوشمندانه‌ترین پاسخ به سؤال یاد شده راه حلی است که صاحب فصول (ص ۳) به پیروی از متکلمان اخذ می‌کند: مناسبت موضوعهای گوناگون اصول از حیث غایت است. این راه حل گذشته از آنکه معضلاتی را به میان آورد، متضمن عنصر اولیه انقلاب علیه الگوی ارسطویی علم‌شناسی و عبور از علم‌شناسی موضوع محور به علم‌شناسی غایت محور خراسانی است.

سوم، مراد از ادله چهارگانه بما «هی هی است» یا «بما هی ادله»؟ اگر گفته شود ادله از آن جهت که ادله است، در این صورت حجیت ادله چهارگانه و وصف دلیل بودن آنها از مقومات موضوع است و نه از عوارض و لواحق آنها، و به همین دلیل عمده‌ترین مسائل اصول در واقع از مبادی تصدیقی علم اصول می‌گردند و نه مساله. اگر هم رأی با کسانی چون بروجردی بگوئیم ادله چهارگانه خودشان نه از آن جهت که به وصف دلیل بودن متصفند، موضوع علم اصولند (نک: ۸)، در این صورت وجه مناسبت و جامع میان امور مختلف که موضوع واحد را شکل می‌بخشند، از بین می‌رود، زیرا وجه مناسبت جز وصف دلیل بودن نیست. عده‌ای برآنند که جامع، صرف صلاحیت ادله چهارگانه برای دلیل بودن (و نه دلیل بودن بالفعل) است (همو، ۹)، اما ضعف این تدبیر و لوازم معضل آفرین آن آشکار است.

عده‌ای خصوص ادله چهارگانه را موضوع علم اصول نمی‌دانند بلکه به طور کلی هر آنچه عوارضش در طریق استنباط حکم شرعی قرار می‌گیرد یا در عمل به آنها تمسک می‌گردد، موضوع واقع می‌شود (نائینی، ۲۸). این سخن با دیدگاه نائینی در قول به تمایز علوم به جهت موضوعات (ص ۲۶-۲۷) ناسازگار است و در واقع به تمایز علوم به غایت برمی‌گردد. به عبارت دیگر، این سخن در واقع تفسیری از بیان صاحب فصول است که مناسبت میان موضوعهای علم اصول را غایت می‌داند.

عده‌ای نیز در حل معضل، چاره را در نفی موضوع علم اصول دیده‌اند که علم اصول اساساً موضوع ندارد (نک: میرزای رشتی، ۳۲؛ صافی اصفهانی، ۵).

۲-۴) در علم اصول در باب اجتهاد و تقلید، تعادل و تراجیح، استصحاب، قیاس و... نیز بحث می‌شود. اصولیان ابتدا سعی می‌کردند این مباحث را با حفظ الگوی ارسطویی در علم‌شناسی پاسخ دهند. برای نمونه در خصوص قیاس گفته‌اند که قیاس از مذهب ما نیست (قمی، ۹). همان‌گونه که برخی از محشیان قوانین الاصول، یادآور شده‌اند، صرف اینکه قیاس از مذهب ما نیست، سبب خروج آن از مباحث اصول نمی‌شود (همانجا).

در خصوص استصحاب گفته‌اند، اگر آن، گرفته شده از اخبار باشد به سنت برمی‌گردد و گرنه وارد در عقل است. و در خصوص اجتهاد و تقلید، تعادل و تراجیح گاهی آنها را موضوع مستقل می‌انگارند و موضوع علم اصول را سه امر می‌دانند: ادله فقهی، اجتهاد و تعادل و تراجیح. گاهی گفته می‌شود: موضوع اصول ادله فقهی است بدون قید چهارگانه. راه‌حلهای ارائه شده، ژرفای معضل «موضوع علم اصول چیست» را در پارادایم (الگوی) علم‌شناسی ارسطویی نشان می‌دهد.

۳-۴) بحث انگیزترین چالش، پرسش از عرض ذاتی بودن مسائل اصول نسبت به ادله چهارگانه است. جهت‌گیری غالب بحثها، وسعت بخشیدن به مفهوم عرض ذاتی است. تمایز واسطه در عروض از واسطه در ثبوت، به میان آوردن واسطه مساوی و امثال آن از تدبیرهای اصولیان در حل معماست. میرزای رشتی، مانند بسیاری از اصولیان سده‌های دهم به بعد مفصل‌ترین گزارش از مشکلات ناشی از عرض ذاتی انگاری مسائل علم اصول را نسبت به ادله چهارگانه ارائه کرده است.

کسانی چون طباطبایی با هرگونه وسعت دادن به مفهوم عرض ذاتی مخالفند؛ «هر محمولی که برای موضوع به واسطه‌ای اثبات می‌شود، چه آنکه واسطه مساوی باشد یا نه، عرضی ذاتی نسبت، عارض ذاتی خود لزوماً مساوی موضوعش است» (حاشیه الکفایه، ۹). بر مبنای مفهوم سازی سخت‌گیرانه وی، مسائل علم اصول عرض ذاتی ادله فقهی نیستند.

بر این مبنا می‌توان تعبیر صاحب معالم را هوشمندانه دانست: «هر علمی باید از اموری لاحق به امور دیگر بحث کند. این امور را مساله و آن غیر را موضوع می‌خوانند» (ص ۲۴). همان‌گونه که شارحان وی متذکر شده‌اند، این تعبیر موافق بیان مشهور نیست (اصفهان‌ی، ۱۳)، اما توجیحات شارحان اهمیت تعبیر صاحب معالم را در حذف عرضی ذاتی بودن مسایل نسبت به موضوع نشان نمی‌دهد. وی به جای تعریف ارسطویی موضوع علم (ما یبحث فیه عن عوارضه الذاتیه)، تعریف دیگری طرح می‌کند (ما یبحث

فیه عن عوارضه اللاحقه)؛ بر مبنای این تعریف موضوع علم، امری است که مسائل درباره آن (و نه از عوارض ذاتی آن) سخن می‌گویند، بدون آنکه مسائل لزوماً عرض ذاتی باشند. ملاک انسجام و مناسبت که مسائل را درباره موضوع وحدت می‌بخشد، می‌تواند غایت باشد و این عنصر دیگری است که به علم‌شناسی غایت محور رهنمون می‌سازد. (۴-۴) تمایز علوم، در پارادایم ارسطویی به مسائل است و تمایز مسائل به موضوعات. در جایی که علوم مختلف موضوع واحدی دارند، تمایز موضوعها به تمایز حیثیتها است. موضوع مقید به حیثیتی در علمی و مقید به حیثیت دیگر در علوم دیگر مورد بحث قرار می‌گیرد و اصولیان، ابتدا همین مبنا را اخذ کردند. صاحب فصول کارآیی این تلقی از حیثیت داشتن را در تمایزبخشی مورد نقد قرار داد و تمایز به حیثیتها را به عنوان حیثیت بحث، طرح می‌کند و مراد از آن عنوان اجمالی مسائلی است که در علم تقرر می‌یابد (ص ۱۰-۱۱). این تلقی از حیثیت که مورد نقد متأخران قرار گرفته است (میرزای رشتی، ۳۲، نائینی، ۲۴-۲۵)، در عمل پای غایت را به میان می‌آورد و این عنصر دیگری در رهنمونی آخوند خراسانی به الگوی علم‌شناسی نوین می‌تواند باشد.

۵) علم‌شناسی غایت محور

خراسانی (۱۲۵۵-۱۳۲۹ق) تمایز علوم را از آن موضوع نمی‌داند بلکه آن را به اختلاف اغراض و اهدافی می‌داند که انگیزه تدوین علم است. همچنین است ملاک وحدت مسائل یک علم (ص ۸). این تلقی از ساختار علم راهی نو در علم‌شناسی است. ریشه‌های اعراض از الگوی ارسطویی علم‌شناسی و گرایش به الگوی غایت محور را نزد پیشینیان نشان دادیم. تأمل تاریخی در تطور نظریه خراسانی از زمان وی تاکنون اهمیت این راه جدید را روشن می‌سازد. کسانی که پس از خراسانی به بحث پرداخته‌اند، سه گروهند.

گروهی، مانند نائینی (ص ۲۶-۲۷) و بروجردی (ص ۱۱) بر مبنای سلف رفته و خیمه علم را همچنان بر ستون موضوع قائم دانسته، و ملاک تمایز و وحدت را موضوع

انگاشته‌اند. گروهی مانند طباطبایی به نظریه تفصیلی گرویده‌اند. از نظر آنها قاعده موضوع کل علم ما بی‌حسب فیه عن عوارضه الذاتیه مختص به علوم حقیقی است (تعلیقات علی الاسفار، ۱/۳۰-۳۱). اما در علومی که متضمن قضایای اعتباری است، محمول، ذاتی موضوعشان نیست و تمایز در علوم اعتباری به اغراض است و نه موضوعها (حاشیه الکفایه، ۱۱).

می‌توان گفت: طباطبایی این مبنا را از خوبی برگرفته است، زیرا خوبی نیز به همین دیدگاه گرایش دارد: «پنداشته شده است که ملاک وحدت علم، وحدت موضوع آنست، از این رو اگر فرض شود علمی موضوع ندارد، چنین گمان می‌شود که وحدت هم ندارد. این توهم باطل است. وحدت علم می‌تواند از جهت اشتراک مسائل در ارتباط با غرض واحد باشد» (نک: فیاض، ۱/۲۴؛ صافی اصفهانی، ۷-۸).

عده‌ای به طور کلی الگوی علم‌شناسی ارسطویی را به معنایی که بیان شد، مورد نقد قرار داده‌اند. ضیاء الدین عراقی در بحث از تعریف علم و موضوع آن، معتقد است که با ملاحظه وضعیت تکون و تأسیس دانشها، علم چیزی نیست جز قواعد و مسائلی که همه در خدمت غرض و مقصد خاصی است (بروجردی، محمدتقی، ۱/۵). وی پس از نقد روشهای رایج در تعریف علوم به موضوع می‌گوید: تعبیر درست در تعریف علم اینست که گفته شود: عبارت از قواعد خاصی است که به غرض و مقصود تدوین آن علم مرتبطند (همان، ۵). البته از ادامه تقریر مباحث عراقی چنین می‌توان استنباط کرد که وی قول به تفصیل را ترجیح می‌دهد.

امام خمینی در مناهج الاصول علم اصول را اساساً با رهیافتی کاملاً متفاوت با پیشینیان آغاز می‌کند. وی به جای طرح اینکه «هر علمی موضوعی دارد که از عوارض ذاتی آن بحث می‌کند»، به طرح این مطلب می‌پردازد که «هر علمی عبارت از مجموعه‌ای از قضایای مرتبط است. خصوصیتی آنها را گرد آورده و غرض و فایده‌ای واحد - به وحدت سنخی - بر آنها مترتب است» (ص ۳۵، سبحانی، ۵-۱۲).

تفاوت رهیافت وی با سلف در اینست که وی به اصول در مقام تحقق نظر دارد؛ علم اصول آن گونه که در کتابهای اصولی وجود تاریخی می‌یابد و نه اصول در مقام تعریف. به نظر وی وحدت علم مانند وجود آن، اعتباری است و نه حقیقی (همانجا). مهمترین دلیل وی دعوت به تأمل تاریخی در ظهور و توسعه علوم است. «همه علوم، چه عقلی و چه غیر عقلی، از نقص به کمال رشد می‌کنند و هر علمی در آغاز امر، جز چند قضیه‌ای که تعداد آنها از انگشتان دست بیشتر نیست، نبوده است» (همانجا).

براساس تحلیل تاریخی از علوم، می‌توان گفت: دیدگاه مشهوری که می‌گوید، موضوع هر علمی امری است که از عوارض ذاتیه آن بحث می‌شود، سخنی بدون مبنا است، چه عرضی ذاتی را همانند قدامت تفسیر کنیم، یا آن را به معنای عرضی که واسطه در عروض ندارد، تلقی کنیم. زیرا نسبت موضوعات مسائل، به موضوع علم نسبت اجزاء به کل است و نه نسبت جزئیات به کلی، بنابراین این حکم که هر علمی موضوع واحدی دارد که جامع میان موضوعات مسائل است، بنیانی ندارد (همان، ۳۹-۴۰). به همین دلیل ملاک تمایز علوم نیز موضوع آنها نیست. البته وی ملاک تمایز علوم را عرضی نیز نمی‌داند، بلکه بر آنست که منشأ وحدت در علوم همان سنخیت قضایای مختلف است و منشأ تمایزشان نیز اختلاف ذات مسائل و سنخ قضایاست (همان، ۴۳). این سخن با آنچه از صدر بیان وی نقل کردیم، ناسازگار است، به علاوه سنخیت محتاج ملاک است و غرض صناعی می‌تواند ملاک آن باشد.

نتیجه

این مقاله انقلاب در الگوی علم‌شناسی را نزد اصولیان کشف و مبانی آن را تحلیل می‌کند. علم‌شناسی ارسطویی که شناخت علوم از منظر منطقی و پیشینی است و به مقام تعریف علوم نظر دارد، الگوی خاصی را در هویت معرفتی علم ارائه می‌کند که براساس آن وحدت بخش مسائل علم و تمایز دهنده آنها از مسائل دیگر علوم، موضوع است و نسبت مسائل به موضوع عرضی ذاتی است. اصولیان متقدم چنین الگویی را برگرفتند و

سعی کردند اصول را بر آن منطبق سازند.

یافتن موضوع واحد و جامع و بیان کیفیت نسبت مسائل با آن معضلات فراوانی را ایجاد کرد که راه‌حلهای تکلف‌آمیز را به میان آورد و به تدریج به حذف الگوی ارسطویی منجر شد. خراسانی سرآغاز انقلاب در علم‌شناسی است. اندیشه خراسانی را متأخران به ویژه امام خمینی مبنا سازی کرد. تحلیل تاریخی از ظهور و بسط علم اصول و نظر به آنچه مباحث اصولی تلقی می‌شود، الگوی ارسطویی علم‌شناسی را که موضوع محور است، نفی می‌کند. بر مبنای الگوی علم‌شناسی خراسانی خیمه علم بر ستون غایت است نه موضوع. عده‌ای مانند خوئی و طباطبایی برحسب تمایز علوم حقیقی و علوم اعتباری، الگوی ارسطویی را خاص اولی و الگوی غایت محور را خاص دومی دانسته‌اند. بین‌گرایش به الگوی غایت محور در علم‌شناسی و نفی موضوع علم، نسبتی وجود ندارد یعنی نه مطلقاً دومی مستلزم اولی است و نه همه کسانی که در علم‌شناسی، غایت محورند به انکار موضوع معتقدند. اما اعتقاد به الگوی علم‌شناسی خاص با تعریف محقق از چیستی علم اصول همبستگی دارد.

این مقاله گزارشی از پژوهش انجام شده از محل اعتبار پژوهشی دانشگاه تهران به شماره ۴۲۰۲۰۰۸/۰۱/۰۲ است.

کتابشناسی

ابراهیمی دینانی، غلامحسین، قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۵ ش.

ابن سینا، الاشارات و التنبيهات، به کوشش محمود شهابی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ ش.

همو، شرح الاشارات نک: ابن سینا، الاشارات و التنبيهات.

ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، به کوشش محمد رضا متجدد، تهران، امیرکبیر،

۱۳۶۶ ش.

اصفهانى، محمد تقى، هدايه المسترشدين، قم، مؤسسه آل البيت، بى تا.
افلاطون، مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفى - رضا كاويانى، تهران، شركت سهامى
خوارزمى، ۱۳۷۲ ش.

امام خمينى، مناهج الوصول الى علم الاصول، قم، مؤسسه تنظيم و نشر آثار الامام خمينى،
۱۳۷۳ ش.

برت، ادوين آرتور، مبانى مابعدالطبيعى علوم نوين، ترجمه عبدالكريم سروش، تهران، علمى و
فرهنگى، ۱۳۶۹ ش.

بروجردى، شيخ محمد تقى، نهايه الأفكار، تقريراً لأبحاث آغا ضياء الدين عراقى، قم، مؤسسه
النشر الاسلاميه، بى تا.

پاکتجى، احمد، «اصول الفقه»، دايرة المعارف بزرگ اسلامى، تهران، ۱۳۷۹، ج ۱۲،
ص ۲۸۹-۳۰۶.

تونى، الوافيه فى الاصول، مجمع الفكر الاسلامى، ۱۴۱۵ ق.

حكيم، سيد محسن، حقائق الاصول، قم، مكتبه بصيرتى، ۱۴۰۸ ق.

حلى، الجوهر النضيد فى شرح منطق التجريد، به كوشش محسن بيدارفر، قم، بيدار، ۱۴۲۳ ق.

خراسانى، كفايه الاصول، بيروت، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۱ ق.

خطيب بغدادى، احمد، تاريخ بغداد، قاهره، ۱۳۴۹ ق.

خواجه نصير طوسى، تجريد المنطق نك: حلى، الجوهر النضيد.

همو، شرح الاشارات، نك: ابن سينا، الاشارات و التنبيهات.

رازى، فخرالدين، الانارات فى شرح الاشارات، نسخه خطى كتابخانه مجلس شورى اسلامى.

سبحانى، جعفر، تهذيب الاصول، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ۱۴۰۵ ق.

سيد مرتضى، الذريعه الى اصول الشيعه، به كوشش ابوالقاسم گرچى، تهران، دانشگاه تهران،

۱۳۴۸ ش.

همو، الحدود و الحقائق، رسائل الشریف المرتضی، به کوشش احمد حسین، بیروت، مؤسسه النور، بی تا.

شهابی، محمود، تقریرات اصول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۵ ش.

شیخ طوسی، محمد، العده الاصول، تهران، الاسلامیه، ۱۳۱۷ ق.

صاحب معالم، حسن بن زین الدین، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، قم، المکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۷۸ ق.

صافی اصفهانی، حسن، الهدایه فی الاصول، تقریراً لابحاث السید ابوالقاسم خویی، قم، مؤسسه صاحب الامر، بی تا.

صدر، سید محمد باقر، دروس فی علم الاصول، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۰ ق.

صدرای شیرازی، الاسفار الاربعه، بیروت، دارالحیاء التراث الاسلامیه، ۱۴۱۰ ق.

طباطبایی، محمد حسین، حاشیه الکفایه، بی جا، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، بی تا، (نگارش ۱۳۶۸ ق).

همو، تعلیقات علی الاسفار، نک: صدرای شیرازی، الاسفار الاربعه.

غروی، محمد حسین بن محمد رحیم، الفصول الغریبه، دار احیاء العلوم الاسلامیه، ۱۴۰۴ ق.

غزالی، محمد، المستصفی فی علم الاصول، به کوشش شیخ ابراهیم محمد رمضان، دارالقلم، بیروت، ۱۳۲۲-۱۳۲۴ ق.

فرامرز قراملکی، احد، اصول و فنون پژوهش، قم، مؤسسه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳ ش.

همو، «قاعدۀ موضوع کل علم یبحث فیہ عن عوارضه»، مقالات و بررسیها، دفتر ۵۳-۵۴، ۱۳۷۱-۱۳۷۲. ص ۱۲۳-۱۵۸.

فیاض، محمد اسحاق، محاضرات فی اصول الفقه، تقریراً لبحت السید ابوالقاسم خویی، نجف، مطبعة النجف، ۱۳۸۲ ق.

قمی، ابوالقاسم، قوانین الاصول، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۰۳ ق.

محقق حلّی، معارج الاصول، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۳ ق.

مفتونی، «رہیافت‌های عمدہ دانشمندان مسلمان در علم‌شناسی»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۷۵،

تابستان ۱۳۸۳، ص ۳۹-۵۹.

مکی، موفق، مناقب ابن حنیفہ، حیدرآباد دکن، ۱۳۲۱ق.

منتظری، نہایہ الاصول، بیروت، الدارالاسلامیہ، ۱۳۷۵ق.

میرزای رشتی، بدائع الافکار، قم، مؤسسہ آل البیت، ۱۳۱۳ق.

نائینی، محمد حسین، نک: کاظمی خراسانی، فوائد الاصول من افادات المیرزا محمد حسین

الغروی، قم، مؤسسہ النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ق.